

یک نوشته و یک مصاحبه در باره جنبش دانشجویی

مهرداد درویش‌پور



شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به یک معنا فراگیرتر است. به این معنا که با شکست یا فروکش جنبش سبز رویگردانی از اصلاح‌طلبان دینی گسترده‌تر شده و شعار سکولاریسم به یک شعار فراگیرتر جامعه تبدیل شده و همین‌طور امید به اصلاح از درون و از طریق قانون اساسی کمتر شده است. بنابراین در یک مقایسه از منظر روانشناسی عمومی می‌توان گفت که شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر امروزه همگانی‌تر و از پذیرش بیشتری برخوردار است تا شعارهای جنبش سبز که نسبتاً بخشی از آنها محافظه‌کارانه بود، تحت رهبری جنبش سبز.

۱

زمینه‌های جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر



بار دیگر در آستانه سالگرد خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ این پرسش پیش رو است که آیا جنبش دانشجویی ۱۸ تیر بدلیل "تندروی‌های" آن شکست خورد و یا خیزشی بود که برغم سرکوب آن در زایش و رویش نیروی سوم هواخواه دمکراسی، سکولاریسم و چالشگر اقتدار دینی در سطح اجتماع نقشی منحصر به فرد یافت. مقاله حاضر با بازخوانی نوینی از نوشتار "جامعه‌شناسی سیاسی جنبش دانشجویی" (۱) به این پرسش می‌پردازد.

پیش از این در بررسی نقش جنبش‌های اجتماعی اشاره کردم که "تحولات اجتماعی همواره با گامهای شمرده طی نمی‌شوند، بلکه گاه با جهش‌های شگفت‌انگیزی توأم می‌گردند که هر چند هم که نادر و غیرقابل تکرار باشند اثرات عمیقی بر جان و روان جامعه بر جا می‌گذارند. چه، این جهش‌های شورانگیز سمبلی از شجاعت در تحقیر جبر و اقتدار و جلوه‌ای از اراده معطوف به آزادی می‌گردند که تاریخ نیز به ناگزیر در برابر آنها سر فرود می‌آورد. خیزش دانشجویی ایران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نیز یکی از این رویدادهاست که تولد صدای سوم در هنگامه کشمکش بنیادگرایان و اصلاح‌طلبان دینی با یکدیگر در ایران بود"

پیشتازی جنبش دانشجویی ایران

عموما جنبش های دانشجویی جنبشهایی هستند که به لحاظ سنی به شدت جوان اند و هم از این رو از آرمانگرایی بسیار بالایی برخوردارند و از پویاترین گروههای اجتماعی محسوب میشوند. درعین حال دانشجویان از زمره گروه های اجتماعی هستند که فاقد موقعیت اجتماعی با ثبات میباشند، امری که در درجه رادیکالیسم این جنبش موثر است. معمولا گروههای با ثبات تر اجتماعی، کمتر از رادیکالیسم گروههای اجتماعی جوان و سیال برخوردارند. جنبش دانشجویی به خاطر سروکار داشتن با علم و فکر و دانش اساسا از ترکیب روشنفکری بالایی برخوردار است. این مسئله میزان حساسیتهای سیاسی را در این جنبش افزایش میدهد. علاوه بر این به لحاظ سازماندهی مراکز دانشگاهی قادر به بسیج و سازماندهی منحصر به فردی هستند. برای نمونه کارمندان و کارگران از اعتصاب به عنوان اصلی ترین ابزار اعتراض در محل کار استفاده میکنند. امری که به آسانی رخ نمی دهد و همه روزه تکرار شدنی نیست و بهای بسیار سنگینی میتواند در پی داشته باشد. حال آنکه دانشگاهها مراکز تجمعی هستند که امکان حضور گسترده دانشجویان در آن محیط در خارج از ساعات درسی نیز وجود دارد. این امر زمینه بسیار مساعدی برای گفتگو، رابطه و سازماندهی در جنبش دانشجویی ایجاد میکند. این ویژگی در کشورهایی که فاقد آزادی تشکل و احزاب بوده و در آنجا تجمع و سازماندهی با دشواری و ممانعت روبرو است، موقعیت و امتیاز جنبش دانشجویی را منحصر به فرد میسازد. به عبارت روشنتر جنبش دانشجویی به خاطر ویژگیهای فوق از قدرت بسیج و سازماندهی بهتر و سریعتری در مقایسه با دیگر اقشار برخوردار است. این مجموعه ویژگیها، جنبش دانشجویی را در بسیاری از کشورها به جنبشی رادیکال و پیشتاز (آوانگارد) بدل ساخته است که معمولا با فاصله ای جلوتر از دیگر جنبشهای اجتماعی عمل میکند. این امر بخصوص در اروپا در دهه ۶۰ و ۷۰ مشهود بود. تا آنجا که متفکرانی نظیر هربرت مارکوزه بر آن شدند که در امریکا دیگر این جنبش دانشجویی است که رسالت انقلاب را بر عهده دارد (۳). بهر رو عموما دانشجویان از نخستین گروههایی هستند که نسبت به مسایل سیاسی واکنش نشان میدهند.

این ویژگی جنبش دانشجویی در کشورهای جهان سوم دو چندان است زیرا در این جوامع به دلیل استبداد طولانی مدت و عدم توسعه صنعتی پیشرفته، طبقات اجتماعی قوام یافته به مفهومی که جامعه شناسان از

آن یاد میکنند، وجود ندارد. طبقه اجتماعی همان طبقه اقتصادی نیست. همان طور که ماکس وبر، بوردیو و نیکلاس پولانزاس (۴) توضیح داده اند علاوه بر موقعیت اقتصادی، منزلت اجتماعی، پیشینه و میراث گذشته، عادات و رفتار جمعی که توسط تربیت و پرورش گروهی در هر فرد درونی میشود، درجه آگاهی از موقعیت خود و حس اشتراک و تعلق طبقاتی، و بالاخره درجه سازمان یابی از جمله عواملی است که در تعیین جایگاه طبقاتی و تفکیک طبقات اجتماعی از یکدیگر نقش دارند. برای نمونه در ایران، افغانستان، کره جنوبی و کشورهای مختلف طبقه اقتصادی کارگر، اقشار میانی و غیره وجود دارند. اما هنگامی که مفهوم طبقه اجتماعی به کار برده میشود منظور تنها اشاره به موقعیت طبقات در تولید و اقتصاد نیست، بلکه میزان تشکل و سازماندهی و خودآگاهی طبقاتی نیز از زمره عناصر دربر گیرنده مفهوم طبقه اجتماعی است. بنابراین هنگامی که میگویند در سوئد طبقه اجتماعی کارگر نیرومند است، تنها تعداد کمی کارگران مد نظر نیست، بلکه کیفیت اجتماعی آن ها نیز به شمار میرود. هم از اینرو است که بوردیو بر این باور است طبقه یک مفهوم صرفا ابژکتیو نبوده بلکه همزمان خصلتی سوژکتیو دارد. به عبارت دیگر طبقات تنها وجود عینی و مستقل از برداشت ها و باورهای ما ندارند بلکه از طریق مکانیسم های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (و نه فقط اقتصادی) بازآفریده میشوند.

در این مفهوم در بسیاری از کشورهای جهان سوم و از جمله ایران طبقات اجتماعی جامعه نیرومند نیستند. تشکل، خودآگاهی و احزاب خود را ندارند و یا بسیار ضعیف هستند. در این شرایط نقش پیشتازی (آوانگاردی) جنبش روشنفکری و دانشجویی دو چندان میشود. به گونه ای که در خلاء حضور طبقات اجتماعی اصلی جامعه (که معمولا از طریق احزاب و تشکلهایشان خواسته های شان را بیان میکنند)، این جنبش روشنفکری و دانشجویی است که عملا به دماسنج تحولات اجتماعی در درون جامعه بدل میشود. این نقش وزین جنبش دانشجویی ضمن آنکه نقطه قدرت آن است پاشنه آشیل آن هم به شمار میرود. از آن رو که جنبش دانشجویی میتواند به سرعت دچار ذهنی گری شده و از حرکت عمومی جامعه فاصله بگیرد و با منزوی کردن خود عملا قدرت اثرگذاری اجتماعی لازم را از دست بدهد. امری که جنبش دانشجویی چین در میدان تی آن مین پکن یکسره با آن روبرو شد. حال آنکه جنبش دانشجویی در کره جنوبی و در ترکیه از تداوم و اثرگذاری بیشتری برخوردار بوده اند. در یوگسلاوی، به وارونه پیوند نسبتا مستحکم جنبش دانشجویی با اپوزیسیون، همبستگی فعال آن با دیگر جنبش های اجتماعی و

برخورداری اش از حمایت بین المللی، در ایفای نقش بس موثر آن در برچیدن دیکتاتوری میلوسویچ کارساز بود. در ایران اما خیزش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ نه با سرنوشت چین روبرو گشت و نه با فرجام یوگسلاوی. بی شک موقعیت داخلی و بین المللی این کشورها نقش مهمی در پویش جنبش دانشجویی در هر یک از آن ها ایفا کرده است. اما به هر رو در جنبش دانشجویی ایران نیز نقطه قدرت پیشتازی جنبش دانشجویی همزمان به نقطه ضعف آن بدل گشت و با دستکم گرفتن قدرت سرکوب رژیم، خوش بینی به واکنش اصلاح طلبان و تصور ذهنی از درجه سراسری شدن خیزش ۱۸ تیر و حمایت توده ای از آن ناکام ماند. نادیده گرفتن ناتوانی جنبش های پراکنده در به عقب راندن استبداد می تواند به سرکوب آنان منتهی گردد که خود ناشی از غلو در ارزیابی از ظرفیت این جنبش ها و اقدام لحظه ای و کم بها دادن به امر سازمان دهی پایدار است.

حتی در آن دسته از کشورهایی نظیر فرانسه که در آن جنبش کارگری نیرومندی وجود داشته است باز هم جنبش دانشجویی نقش ارزنده ای در دهه ۶۰ و ۷۰ داشته است. علاوه برآن پیوند ایندو در منزوی نشدن جنبش دانشجویی فرانسه بس اهمیت داشته است (۵). پیوند مستحکم دو جنبش کارگری و دانشجویی در کره جنوبی نیز که در صحنه سیاسی آن کارگران حضور سیاسی نسبتا فعالی دارند به آبیاری و توانمندی هردو یاری رسانده است. اما در ایران در آستانه ۱۸ تیر پیوند جنبش دانشجویی با دیگر جنبش های اجتماعی اگر یکسره هم قطع نبوده باشد بسیار ضعیف بوده است. تنها در سالیان اخیر جنبش دانشجویی به تدریج به اهمیت پیوند با جنبش کارگری، معلمان، زنان، جنبش های شهروندان علیه ستم قومی و نظایر آن پی برده است و تلاش میکند تا خود را به آن نزدیک سازد. البته کم اعتناعی جنبش دانشجویی علت اصلی این جداسری نبوده است. ویژگی گسست تاریخی در دیگر جنبش های اجتماعی نقش مهمی در این پراکندگی ایفا کرده است که در این زمینه از قضا جنبش دانشجویی ایران باز هم از امتیاز ویژه ای برخوردار است. جنبش دانشجویی تنها جنبش اجتماعی در ایران است که از تداوم تاریخی برخوردار بوده است. در حالی که جنبش های اجتماعی دیگر با نوعی گسست روبرو بوده اند که امکان انتقال تجربیات و حضور مستمرشان را کاسته است. برای مثال در دوران مصدق طی يك دوره با اوج گیری جنبش کارگری روبرو بودیم، حال آنکه پس از شکست سال ۳۲ این جنبش قطع میشود. هرچند بعد از آن نیز اعتصابات و حرکتهایی صورت گرفت اما تنها در سال ۵۷ است که جنبش کارگری مجددا حضوری فعال میابد. حال آنکه جنبش دانشجویی برغم افت و خیزهای خاص خود

در مقیاس تاریخی جنبشی است که از استمرار برخوردار بوده و این باز هم نقش جنبش دانشجویی را در ایران برجسته تر میکند. در واقع یکی از عوامل اصلی منزوی ماندن خیزش ۱۸ تیر آن بود که جنبش های سازمان یافته دیگری در کار نبودند که به حمایت از دانشجویان پردازند. به وارونه این جنبش دانشجویی ۱۸ تیر است که برغم سرکوب شدن الهام بخش دیگر گروه های اجتماعی میگرد که با تاخیر و باز هم عمدتاً به صورت پراکنده به میدان آمدند. سرکوب خیزش هیجده تیر نشان داد که به عقب راندن استبداد نه تنها نیازمند سازمانیابی فراگیرتر و ایجاد تشکلات پایدار و مستقل در درون جنبش دانشجویی است بلکه همچنین درگرو تداوم، اتحاد و همبستگی تمامی جنبش های سکولاری است که برای تحول جامعه میکوشند.

زمینه های جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر

اما چه حوادثی باعث شد که در آستانه ۱۸ تیر جنبش دانشجویی در ایران اوج بگیرد و چه چشم اندازی در مقابل آن پس از ۸ سال قرار دارد؟ ابتدا ببینیم منظور از جنبش چیست؟ همانطور که بسیاری از جامعه شناسان اشاره میکنند زمانی که مفهوم جنبش به کار میرود، تقسیم بندی های گوناگون مورد نظر است. گاه جنبشها بر اساس این که کدام گروه های اجتماعی در آن شرکت میکنند، تعریف میشوند (نظیر جنبش کارگری، جنبش بورژوازی، جنبش دانشجویی، جنبش دهقانی و جنبش ملی). زمانی ارزشهای حاکم بر جنبش مدنظر قرار میگیرند (نظیر جنبش سوسیالیستی، جنبش اسلام گرا و غیره) در برخی مواقع جنبشها را از زاویه درجه خواسته های آن تقسیم بندی میکنند. مثلاً جنبش اصلاح طلب، جنبش انقلابی، و یا حتی جنبشهای واپسگرا که بنابر درجه تغییراتی که طلب میکند تقسیم بندی میشوند. اگر این معیارها را در بررسی جنبش ها در نظر بگیریم خیزش دانشجویی ۱۸ تیر، یکی از گسترده ترین جنبشهای اجتماعی مسالمت آمیز و دمکراتیکی است که پس از انقلاب رخ داده است. اما چه چیز این خیزش را از شورش و از انقلاب جدا می سازد؟ در روزهای حوادث داغ در جریان جنبش دانشجویی ۱۸ تیر بسیاری بر این باور بودند که در ایران، انقلابی رخ داده است. آنها فراموش کردند که انقلاب اساساً حرکت گسترده و سرتاسری با هدف فتح قدرت سیاسی است که با وجود رهبری و با مضمون تعریف شده ای رخ میدهد. اما جنبش های اجتماعی ضرورتاً فتح قدرت سیاسی را هدف خود قرار نمیدهند. از این زوایه خیزش ۱۸ تیر انقلاب نبود. در عین حال جنبش اجتماعی از شورش متمایز است. هر شورش را نمیتوان جنبش خواند. برای نمونه شورش های مردم در جریان بسته شده آب ساوه و یا به آتش

کشیدن پمب بنزین ها در هفته های اخیر و دهها نمونه مشابه را نمیتوان جنبش نامید. زیرا این حرکات اعتراضی نه تداومی داشتند، نه از رهبری برخوردار بودند و نه برنامه معینی را دنبال مینمودند، بلکه حرکتی خودانگیخته، ناگهانی و کاملاً محلی بودند که يك باره سر بر کشیدند و سریعاً پایان یافتند. اما جنبش دانشجویی ۱۸ تیر هم از تداوم برخوردار بود و هم دارای سمت و سوی معینی بود و هم گرایشهای کم و بیش روشنی آن را رهبری مینمودند و محدود به يك دانشگاه هم نبود. محتوای سیاسی این جنبش چه بود؟ تا پیش از رخداد ۱۸ تیر بخش گسترده ای از جنبش دانشجویی تحت رهبری دفتر تحکیم وحدت از گفتمان اصلاح طلبی دینی در ایران حمایت میکرد. اما خیزش ۱۸ تیر نه تنها اقتدار ولایت فقیه را بزیر سؤال برد بلکه به فاصله گیری روز افزون از اندیشه اقتدار دینی و اتخاذ زبان روشن تر سکولار منجر گشت. سکولاریسم اتحادیه ملی دانشجویان و دانش آموختگان و چهره های شاخص ۱۸ تیر همچون غلامرضا مهاجری نژاد، منوچهر محمدی، احمد باطبی، پیمان پیران و دیگرانی که در آن دوران حضوری فعال داشتند به روشنی این گرایش را به نمایش میگذارد. علاوه بر آن دگردیسی تدریجی دفتر تحکیم وحدت که مهمترین و گسترده ترین تشکل دانشجویی تا به امروز به شمار میرود و چهره های برجسته آن همچون عبدالله مومنی، علی افشاری، رضا دلبری و دیگرانی چون حشمت اله طبرزدی که از گفتمان اصلاح طلبی دینی به سکولاریسم روی آوردند نشانگر تأثیرات ۱۸ تیر در روند سکولاریزه کردن جنبش دانشجویی و تقویت صدای سوم است.

ویژگی دیگری که جنبش دانشجویی در آستانه ۱۸ تیر را از گذشته متمایز میکند در این است که در دوران رژیم گذشته، جنبش دانشجویی شدیداً خصلت ایدئولوژیکی داشت و اساساً تحت تأثیر گروههای مارکسیستی و کمونیستی و یا تحت تأثیر جنبش اسلامی در ایران قرار داشت. به عبارت روشنتر اگرچه پیشتر جنبش دانشجویی در برابر یورش "انقلاب فرهنگی" به رویارویی با حکومت اسلامی میپرداخت، اما تماماً همچون پشت جبهه گروه های اپوزیسیون عمل نمیکند. در ۱۸ تیر اما جنبش دانشجویی تا حدی استقلال می یابد (۶). حال آنکه در گذشته بویژه در یکی دو سال بعد از انقلاب فاقد هر نوع استقلالی بود. در واقع این گروه بندی های سیاسی در جامعه بودند که جنبش دانشجویی را رهبری مینمودند و دانشجویان به عنوان پشت جبهه آنها یا بستر اصلی عضوگیری آنها شمار میرفتند. در حالی که در دوران ۱۸ تیر ۱۳۷۸ رابطه گرایشهای سیاسی با جنبش دانشجویی معکوس شد. یعنی اساساً این جنبش دانشجویی است که گرایشهای سیاسی را به نوعی به دنبال خود

کشاند و نوعی روند ایدئولوژی زدایی را دنبال کرد. برای نمونه بسیاری از رهبران دانشجوی خود پیشتر از دست پروردگان نظام بودند. حال آنکه امروز از آن روی برتافته اند. همچنین هر چند بخشهایی از آنها با نیروهای اسلامی اصلاح طلب و یا نیروهای ملی و چپ سروکار دارند، اما این پیوندها، پیوندهای حزبی و همیشگی نیست بلکه پیوندهای عقیدتی و مقطعی بر سر يك ایده معین است که اگر پاسخ آن را نگیرد جنبش دانشجویی راه خود را میرود. کما این که بخش مهمی از جنبش دانشجویی که در ابتدا خود را حامی جناحی از حکومت میدانست، از اصلاح طلبان درون حکومت فاصله گرفت. البته در سالیان اخیر تلاش هایی به ویژه از سوی گروه بندی های راست در اپوزیسیون برای تبدیل فعالان دانشجویی دیروز به دنباله سیاهی خود برای "بديل سازی" صورت گرفته است که می تواند در صورت موفقیت خصلت انتقادی، مستقل، ضد قدرت، فراگیر و اعتماد آفرین جنبش دانشجویی را تضعیف نماید و در صورت ناکامی همان طور که تجربه نشان داده است به بی اثر ساختن این فعالان منجر شود.

اما چه عواملی باعث شکل گیری جنبش دانشجویی ۱۸ تیرشد؟ مهرداد مشایخی (۷) به ضرورت حضور ۳ عامل در برآمد جنبشهای اجتماعی اشاره کرده است: نخست آنکه باید زمینه مادی آن وجود داشته باشد. دیگر آنکه باید فرصت سیاسی مساعد فراهم شود. سوم اینکه جرقه انفجار زده شود. مثلاً اگر به دوره حکومت پهلوی برگردیم زمینه مادی جنبش ضدسلطنت را باید در دیکتاتوری، بی عدالتی و شبه مدرنیسم نظام پهلوی جستجو نمود. اما فرصت سیاسی در سال ۵۶ با جریان پیگیری حقوق بشر در ایران تحت فشار جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا آغاز شد. منظور از فرصت سیاسی چیست؟ و چه هنگام ایجاد میشود؟ معمولاً در جوامع دیکتاتوری در دورانی که اقتدار مطلقه دولت زیر سؤال میرود و یا در درون حکومت شکاف ایجاد شده و بخشهایی از آن مشی دیگری را در پیش میگیرند فرصت سیاسی لازم فراهم میآید. در دوره گذشته با اعمال فشار کارتر برای رعایت حقوق بشر در ایران فضای سیاسی لازم فراهم گشت. پیامد این سیاست، باز شدن نسبی فضای سیاسی جامعه و برگزاری شبهای شعر کانون نویسندگان ایران بود. اما جرقه انفجار چه بود؟ حادثه سرکوب دانشجویان در دانشگاه صنعتی تهران و سپس کشتار قم جرقه ای بود که این جنبش اجتماعی را به حرکتی عظیم تبدیل نمود که در روند خود به انقلاب انجامید.

اما جنبش دانشجویی ۱۸ تیر از چه زمینه های اجتماعی برخوردار بود و فرصت سیاسی و جرقه انفجار آن چه بود؟ زمینه اجتماعی جنبش

دانشجویی ایران بخشا ریشه در خواست ویژه دانشجویان داشته و بخش دیگر آن عمومی است. تا آنجا که به خواستهای ویژه جنبش دانشجویی برمیگردد، فراموش نباید کرد که جنبش دانشجویی از هر زمانی جوانتر است. امروز در ایران بیش از ۲۰ میلیون نفر از آحاد جامعه زیر ۲۰ سال و حدود ۷۵ درصد زیر ۳۵ سال است و حدود ۲۰ درصد این جمعیت ترکیب سنی بین ۱۵ تا ۲۴ سال دارند. جوانانی که خود را فاقد هر نوع آینده ای در این جامعه میابند، جوانانی که در جریان انقلاب یا به دنیا نیامده بودند و یا خردسالانی بیش نبودند، این نیرو ترکیب اصلی جنبش دانشجویی در دوران ۱۸ تیر و پس از آن را تشکیل میدهند. در واقع نسلی برخاسته بود که نیروی اصلی اش با شعارهای دوران گذشته خوانایی ندارد. به جز شاید سالخورده های آنها که در آن دوران جوانانی بیش نبودند، مسئله دیگر بیکاری است. این واقعیت که ۳۰ درصد از فارغ التحصیلان بیکار هستند و اینکه افق بیکاری يك مشکل جدی دانشجویان است زمینه ای برای به حرکت درآمدن آنها است.

یکی دیگر از زمینه های اجتماعی خاص ۱۸ تیر تمایل نیرومند دانشجویان به مدرنیته و رویارویی آن با سختگیری های ایدئولوژیکی در دانشگاههای کشور بود. حال آنکه دانشجویان آن هم در آغاز قرن بیست و یکم خواستار هر چه جهانی تر شدن و مدرنیته هستند. امروز دورانی است که دانشجو از طریق اینترنت میتواند از اخبار دنیای مدرن باخبر گردد. از این رو سرکوب و مهار کردن آن بسیار دشوارتر است و تنها تنش بین این گروه و حاکمان را افزایش خواهد داد. اما علاوه بر آن دانشجویان به لحاظ ترکیب و تعداد هم گسترش یافته اند. امری که در موقعیت آنها اثرات بسیاری به همراه داشته است. در سال ۱۳۵۷ در داخل کشور ۱۷۵۰۰۰ دانشجو وجود داشت در حالی که در پی دو دهه در ۸۰، ۱۳، این تعداد به ۱۵۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. در گذشته ترکیب دانشجویی عمدتاً متشکل از اقشار مرفه و یا طبقات متوسط جامعه بود. در حالی که امروزه با توجه به وجود دانشگاههای آزاد، اقشار پایینی جامعه توانسته اند حضور فعال در دانشگاهها و در جنبش دانشجویی بیابند. با این تغییرات امروزه دانشجویان نیرویی هستند گسترده، ناراضی، و طالب خواستهای مدرن که به دلیل مصالح خود به عنوان دانشجو با وضع موجود تعارض پیدا کرده اند. علاوه بر آن دانشجویان به عنوان بخشی از جنبش عمومی دمکراتیک در ایران و بویژه به عنوان جوانانی ناراضی از تجربه پس از انقلاب و از جمله به دلیل وجود ترکیب نیرومند زنان در آن نیرویی سخت معترض اند. امروز بیش از نیمی از دانشجویان را زنان تشکیل میدهند که به دلیل زن بودن تحت فشارند. بنابر این جنبش دانشجویی چه براساس ویژگیهای

خاص که نام بردیم و چه به عنوان يك جنبش اجتماعی جوان و چه به عنوان بخشی از جنبش روشنفکری و چه به عنوان نیرویی متخصص که نقش برجسته ای در مدرن کردن جامعه دارد، از زمینه های اجتماعی گسترده ای برای اعتراض برخوردار است.

آنچه فرصت سیاسی برای بروز جنبش دانشجویی ایران در آستانه ۱۸ تیر و زمینه گسترش آن را فراهم کرد، گذار از عصر انقلاب به عصر پسا انقلابی در ایران بود. تحولات پس از دوم خرداد، مباحث جامعه مدنی، به زیر سوال رفتن گفتمانهای قهر و خشونت در داخل و گسترش اعتدال و بهبود روابط بین المللی و توجه به نقش ایرانیان برون مرز در حوزه ی خارجی در واقع بازتابی از نیارهای جامعه در عصر ایران پسا انقلابی است. پروژه بنیادگرایی اسلامی نتوانست به هر وسیله ای هم که متوسل شد خود را در داخل و در سطح جهانی تثبیت کند. زمانی که عصر انقلابی به پایان میرسد، گذار به عصر پسا انقلابی با طرح شعارها، مطالبات و خواسته های دیگری توأم میگردد. شکافی که در درون حکومت ایجاد شد و جناح اصلاح طلبی که شکل گرفت از جمله پیامدهای این دوره گذار است. نه فقط جامعه ایران از بنیادگرایی اسلامی سر خورده است، بلکه بخشی از روشنفکران دینی و حتی بخشی از درون خود نظام به این نتیجه رسیده اند که با توسل به شیوه های گذشته ادامه حکومت میسر نخواهد بود. بدین ترتیب فرصت سیاسی جدیدی به دست آمد. پس از بیش از دو دهه استبداد دینی، زد و خورد داخلی، هشت سال جنگ و بعد مدتی رخوت، در پی ۲ خرداد فرآیندی در جامعه شکل گرفت که فضای جامعه را به شدت سیاسی کرد. حضور گسترده مردم در انتخابات، گسترش مطبوعات، مطرح شدن مباحث و مفاهیم دمکراتیک فرصت سیاسی لازم را برای جنب و جوش دمکراتیک فراهم آورد. اما تا آنجا که به جنبش دانشجویی برمیگردد سوال کلیدی آن است که چرا جنبش دانشجویی با دوران طولانی از فترت روبرو شد. با توجه به نقش آوانگارد دانشجویان پرسش اینجاست که طی این دوران این جنبش در کجا قرار داشت؟

روشن است که در دوره گذشته چه به دلیل جنگ و چه (مدتی) به دلیل بسته بودن دانشگاهها و غیره زمینه چاندانی برای حضور جنبش دانشجویی مستقل وجود نداشت. اما با این همه این جنبش پس از ۱۰ سال دوران فترت دوباره سر بر کشید. یعنی در ابتدا حتی در مقایسه با تحول عمومی جامعه، دانشجویان دیر به حرکت درآمدند. گروهی همچون مراد ثقفی بر آنند که بعد از دوم خرداد ما شاهد آنیم که نخستین بار بخشی از يك حکومت با شعار اصلاحات سیاسی جنبش دانشجویی

را به حضوری فعال فرا خواند. با اینهمه این حضور با تاخیر صورت گرفت. شاید ریشه این مسئله را در آنجا باید جستجو کرد که جنبش دانشجویی نه به دلیل انفعال دچار فترت بوده بلکه در پی تلاش برای جستجو و دستیابی به شکلهای جدید و مستقل کار در حال حرکت بوده است. بعد از دوم خرداد عملاً تشکلهای دانشجویی یکی پس از دیگری شکل میگیرند. و این نسل، نسلی است که گرچه از درون انقلاب بیرون آمده ولی راه دیگری برای خود یافته است. امری که نشانگر این واقعیت است که نسل جوان با شعارهای دوران پیشین وداع کرده است. در این روند يك جرعه ی سیاسی برای بروز آن کافی بود. دستگیری برخی از رهبران جنبش دانشجویی و سپس بسته شدن روزنامه سلام آن جرعه سیاسی بود که به انفجار جنبش دانشجویی در ۱۳۷۸ منجر شد که با حمله به کوی دانشگاه به اوج رسید. یعنی وجود آن زمینه مادی و فرصت سیاسی پس از دوم خرداد و آن جرعه انفجار، به بزرگترین جنبش اجتماعی دانشجویی انجامید که در روند خود جبهه جدیدی را گشود. جنبش دانشجویی به سرعت دریافت که نمیتواند خود را در حد خواستههای اصلاح طلبان بخشی از حاکمیت محدود نماید.

تولد صدای سوم

تولد جبهه سوم در خیزش ۱۸ تیر نشانگر این واقعیت است که جنبشی که به تدریج الگوهای جدیدی را آغاز میکند (یعنی روشی مسالمت آمیز، اصلاح طلب و دمکراتیک) در عین حال خود را از يك دو راهی بیرون میکشد. یعنی یا به شیوه گذشته جنبش دانشجویی، انقلابی عمل کند و یا این که خود را در چهارچوب اصلاح طلبی يك جناح حکومت محدود نگه دارد. آن چه در آغاز در جریان جدایی گرایشات دیگر دانشجویی از دفتر تحکیم وحدت و سپس دگر دیسی کل آن رخ داد، نشانگر این مسئله است. در واقع آن زمینه مادی، آن فرصت سیاسی و این جرعه انفجار جامعه را وارد دوره جدیدی کرد. آنچه دانشجویان در شش روزی که ایران را لرزاند به نمایش گذاشتند مهمترین جلوه خواست جامعه مدنی در تامین آزادی و دمکراسی و سکولاریسم بود. جامعه مدنی تنها متشکل از نهادها و قانون نیست. جنبشهای اجتماعی مستقل نیز عضو کلیدی جامعه مدنی اند. اما تجربه نشان داد آن جایی که اتفاقاً جبهه سوم گشوده میشود، و جنبش اجتماعی مستقل در جامعه مدنی شکل میگیرد، چگونه حتی جریان اصلاح طلب درون حکومت رنگ میبازد و ناتوانی خود را در همراهی که سهل است بلکه حتی در رویارویی با آن به نمایش میگذارد. هنوز بر ما دقیقاً روشن نیست که بیرون آمدن دانشجویان از محوطه دانشگاه به خیابان ها که اقتدار گرایش اصلاح طلبی دینی در

خیزش ۱۸ تیر را به حاشیه راند امری خودانگیخته بوده است و یا محصول سازماندهی گروه های داریکال دانشجویی، اما بهرو نتایج ۱۸ تیر چنان به سلب مشروعیت از استبداد دینی منجر شد که تا قبل از آن هیچ حادثه ای چنین نتایجی به بار نیاورد و این تاثیرات بسیار عمیقی بر سیاست، روان و فرهنگ جامعه باقی گذاشت. نگاه به جنبش های سندیکایی مستقل کارگران و معلمان، کمپین یک میلیون امضا و جنبش های ضد تبعیض قومی در چهار گوشه ایران و جنبش تحریم انتخابات، حضور قدرتمند و رادیکال جنبش دانشجویی و گردش به چپ آن در سالگرد ۱۶ آذر که جملگی زبانی سکولار داشتند نشان از رشد نیروی سومی در جامعه داشت که مطالبات خود را تا سر حد خواست های اصلاح طلبان پایین نمی آورد. علاوه بر آن اعتراضات میلیونی مردم در پی حوادث ۱۳۸۸ و برآمد جنبش سبز نشان داد ۱۸ تیر در اذهان ناخودآگاه جامعه رد پای خود را گذاشته و جنبش اجتماعی از دایره دانشگاه ها به اعماق جامعه رسوخ کرده است. بدین ترتیب نه خواست های جنبش دانشجویی ۱۸ تیر برغم سرکوب آن به حاشیه رانده شد و نه پیام آن به فراموشی سپرده شد، بلکه بوارونه گسترش یافت. این در حالی است که پیش از آن صدای سوم تنها در سطح گفتمان های نظری روشنفکران سکولار جامعه محبوس بود و از حضور موثر آن همچون یک جنبش اجتماعی خبری نبود.

یکی دیگر از دشواری های خیزش ۱۸ تیر در آن بود که آن چنان که باید مورد حمایت بین المللی قرار نگرفت. شاید به صورت عمده این ایرانیان مقیم خارج بودند که با حمایت خود جنبش دانشجویی را تنها نگذاشتند. تنها معدود نهادهایی همچون "جنبش همبستگی با دانشجویان ایران در سوئد" و در چند کشور دیگر توانستند پشتیبانی اساتید دانشگاهها، اتحادیه های دانشجویی، احزاب ترقی خواه و دولت سوئد و چند کشور دیگر را از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر جلب کنند. امری که در ممانعت از به اجرا درآمدن احکام اعدام تنی چند از فعالان دانشجویی موثر افتاد. در آن دوران جهان بدلیل حمایت از خاتمی عنایت چندانی به نیروهای مستقل و سکولار در ایران نشان ندادند. اما در پی ۱۸ تیر و به ویژه پس از روی کارآمدن دولت احمدی نژاد و ماجراجویی های آن و از جمله با بالا گرفتن بحران هسته ای و افزایش فشار غرب به ایران، توجه به امر پشتیبانی بین المللی از جنبش های مستقل در ایران فزونی یافت و اهمیت آن هر چه بیشتر برجسته شد. جنبشی که به تنهایی اقتدار دینی در ایران را به لرزه درآورد و راه گسترش صدای سوم در جامعه را هموار ساخت اکنون که چشم جهانیان به آن دوخته شده است دل نگرانی قدرتمداران ایران را برانگیخته است. هم از

اینرو با افزایش سرکوب جنبش دانشجویی حکومت در پی خلاصی از جنبشی الهام بخش است که در صورت خیزشی دوباره از شانس به مراتب گسترده تری در همگانی شدن برخوردار است.

فریدمن، کارشناس آمریکایی بر این باور بود که حوادث ۱۸ تیر نشان داد که ایران به جینگ سیائوپینگ احتیاج دارد. اما تجربه نشان داد نه تنها بازگرداندن جامعه به قبل و تکرار حادثه میدان آسمانی پکن در ایران میسر نبود و نیست بلکه هیچ اصلاحات اقتصادی جدی بدون اصلاحات سیاسی نیز در ایران ممکن نیست. تلاش رفسنجانی در دوره گذشته برای اصلاحات اقتصادی، الگویی ناکام از دنبال کردن روش چینی اصلاحات بود. در ایران اما بسیاری از محافظه کاران با هر نوع اصلاحات اقتصادی جدی مخالفت نشان دادند. امری که به ناگزیر اصلاحات اقتصادی را تابعی از اصلاحات سیاسی را دیکال نموده است. تجربه دولت احمدی نژاد و عروج دوباره نو بنیادگرایی اسلامی در این دوره به روشنی گواه این ادعا است.

برخی دیگر از مفسران بر این باور بودند که خیزش ۱۸ تیر لطمه ای به "انقلاب آرام" اصلاح طلبان نزد (۹). حال آن که همان طور که محافظه کاران تاکنون نشان داده اند از هیچ فرصتی برای بازگرداندن اوضاع به گذشته و حفظ موقعیت خود دریغ نورزیدند تجربه تحریم نسبتاً گسترده انتخابات توسط مردم از یکسو و کودتای پادگانی که به روی کار آمدن دولت احمدی نژاد منجرگشت و جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ نشانگر شکست پروژه انقلاب آرام اصلاح طلبان بود. امروزه کمتر کسی پروژه اصلاحات در چهارچوب قانون اساسی را جدی میگیرد. علاوه بر آن حوادث دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نخستین جنبشی بود که نشان داد ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی از چه محدودیتهای جدی برخوردار است. امری که نزدیکی خاتمی به جناح محافظه کاران را در پی داشت، هر چند این امر نقطه اختتامی بر نبرد قدرت بین محافظه کاران و اصلاح طلبان در درون حکومت نگذاشت و دور جدیدی از کشمکشها را به گونه ای فزاینده پیش رو قرار داد. روندی که با منازعات فزاینده در پایین و بالا توأم گشت و در نهایت به حذف اصلاح طلبان از قدرت سیاسی منجر گشت.

برغم پیشروی محافظه کاران در سالهای اخیر شاهد گسترش رادیکالیسم در بخشی از اصلاح طلبان دینی و شکاف فزاینده بین مردم و اصلاح طلبان محافظه کار، گسترش شفافیت سیاسی در جامعه و بالاخره حضور گسترده تر نیروهای سکولار در صحنه جدالها هستیم که جلوه های گوناگونی از روند توسعه سیاسی است که زمینه های برآمد جبهه سوم را در این رویارویی ها فراهم ساخته است. در سالگرد ۱۸ تیر گرچه

فضای جنگ طلبی، تحریم های اقتصادی گسترده و سرکوب شدید پلیسی در داخل چشم انداز چندان روشنی پیش رو قرار نمی دهد، اما نمی توان انکار کرد دامنه خواست تغییر نظام و استقرار آزادی، دمکراسی و سکولاریسم نیز فراگیرتر شده است. اگر پراکندگی کنونی در اپوزیسیون دمکرات و سکولار، در جنبش های اجتماعی همچون جنبش دانشجویی، زنان، کارگران، معلمان، جنبش ضد تبعیض قومی و دیگر گروه های اجتماعی جای خود را به همبستگی اجتماعی دهد حرف آخر را در روند توسعه سیاسی ایران، صدای سوم، مردم آرزومند دمکراسی، سکولاریسم، رفاه و مدرنیته خواهند زد.

مهرداد درویش پور: جامعه شناسی سیاسی جنبش دانشجویی، ماهنامه اندیشه جامعه شماره ۱۴ دی ماه ۱۳۷۹ [۱]

[۲] این عبارت در بیانیه "سالگرد هیجده تیر جنبش دانشجویی ایران نوید بخش صدای سوم گرامی باد" شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران ۶ ژوای ۲۰۰۷ در سایت صدای ما نیز آمده است.

مترجم هوشنگ وزیری ۱۳۸۴ نشر خوارزمی گفتگو با هربرت مارکوزه، کارل.ر. پوپر. : انقلاب یا اصلاح [۳]

Per Månson(red.) Moderna samhällsteorier : traditioner, [riktningar, teoretiker [۴

Stockholm : Rabén Prisma, ۱۹۹۵

پاتریک سیل و مورین نک کان ویل: انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه. نگرشی بر جنبش دانشجویی فرانسه، مترجم حسین بخشنده، ۱۳۸۱ نشر سرایی. [۵]

وهمچنین چنگیز پهلوان: جنبش دانشجویی ماه مه، اندیشه و جامعه، شماره ۱۴ سال ۱۳۷۹

محمد رضا جلالی: ضرورت ایجاد تشکات مستقل دانشجویی، اندیشه و جامعه شماره ۱۴ سال ۱۳۷۹ [۶]

و همچنین علیرضا کریمیان، جنبش دانشجویی در ایران، سال ۱۳۸۱ نشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مهرداد مشایخی: "تحلیل درباره جنبش دانشجویی در ایران"، ایران

مراد ثقفی: " دانشجو، دولت و انقلاب " مجله گفتگو، شماره ۵
پائیز ۱۳۷۹ [۸]

۱۳۸۰ سال - شماره ۱۶ مجله بازتاب اندیشه دانشجویی و کوشش برای نقد
قدرت جنبش [۹]

۲

از ۱۸ تیر ۱۳۸۸ تا جنبش سبز

گفتگوی لیدا حسینی‌نژاد با مهرداد درویش‌پور



لیدا حسینی‌نژاد: ده سال بین حادثه ۱۸ تیر در پی اعتراض دانشجویان به تعطیلی روزنامه‌ی سلام و جنبش اعتراضی مردم در پی انتخابات دهمین ریاست جمهوری فاصله است و در هر دو اعتراض یکسری مشابته‌ها وجود دارد و حتی این مشابته‌ها در کیفیت برخورد حکومت در حمله به کوی دانشگاه هم مشاهده می‌شود. شما این مشابته‌ها را چه طور می‌بینید و همین طور چه تفاوت‌هایی بین اعتراض سال ۷۸ با سال ۸۸ می‌بینید، در این ده سال چه تغییری در سطح جامعه اتفاق افتاده است؟

مهرداد درویش‌پور: اگر بخواهیم به برخی شباهت‌ها و تفاوت‌های جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و حوادث اعتراضی سال ۸۸ موسوم به جنبش سبز پردازیم، باید اشاره کرد که نخستین شباهت هر دو حرکت نافرمانی مدنی بود، نافرمانی مدنی و اعتراض و خیزش اجتماعی.

واقعیت این است که "۱۸ تیر" که رخ داد با استقبال اصلاح‌طلبان روبه‌رو نشد. اصلاح‌طلبان استراتژی چانه‌زنی از بالا را در پیش گرفته بودند و بیشتر به انتخابات و رأی انتخاباتی نظر داشتند و چندان به جنبش‌های اجتماعی نظر مثبتی نداشتند. به همین خاطر برخوردی که با ۱۸ تیر کردند، آن را به عنوان جلوه‌ای از نافرمانی مدنی و خیزش اجتماعی تندر و زیر سؤال بردند. در حالی که به گمان من خیزش ۱۸ تیر نخستین نمونه و نشانه‌ای بود که کل حاکمیت و استبداد دینی را به چالش کشید و فرزندان که خود زاده‌ی دوران انقلاب بودند، عملاً نشان دادند که با تمام شعائر انقلاب اسلامی وداع کرده‌اند و نوعی طرز تلقی سکولار-دموکراتیک را در جامعه ایران طلب می‌کنند. این

حرکت اگرچه با خشونت سرکوب شد و هنوز امید به اصلاحات از بالا و یا اصلاحات از طریق انتخابات در جامعه میدان و زمینه داشت، اما ده سال بعد از این ماجرا جنبش سبز به عنوان نوعی از نافرمانی مدنی و خیزش اجتماعی علیه استبداد دینی نشان داد که شعارهای جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر فراگیر شده و این خیزش دیگر به دانشگاهها محدود نیست، بلکه سراسری شده است. بنابراین یک- جنبه‌ی اشتراک دو حرکت در چالش علیه استبداد دینی بود و دو، هردو سعی می‌کردند سلب مشروعیت از حکومت را به نمایش بگذارند. اما تفاوتی وجود داشت در آن جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و جنبش سبز: در جنبش دانشجویی ۱۸ تیر اصلاح‌طلبان اساساً نقشی نداشتند و شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر نیز رادیکال‌تر از شعارهای جنبش سبز بود. می‌توان گفت چون انتخابات و اعتراض به تقلب انتخاباتی انگیزه‌ی جنبش سبز بود، بنابراین حضور اصلاح‌طلبان در آن قدرتمندتر بود و با این حضور تلاش داشتند که شعارهای جنبش سبز را ملایم‌تر و معتدل‌تر کنند. بنابراین باید گفت که جنبش دانشجویی در مقایسه با جنبش سبز شعارهای رادیکال‌تری داشت. بافت و کیفیت روشنفکرانه‌تری داشت. زبان‌ش بسیار سکولارتر بود و التزام به قانون اساسی و شعارهایی از این دست، که بخشی از رهبران جنبش سبز بیان می‌کردند، اصلاً در مخیله‌ی دانشجویان در ۱۸ تیر نمی‌گنجید. اما جنبش سبز یا جنبش اعتراضی سال ۸۸ جنبشی فراگیرتر بود، محدود به دانشگاهها نبود، از پشته‌های میلیونی برخوردار بود و به خاطر آن که در آن نوعی تعامل بین بخش سکولار و بخش اصلاح‌طلب دینی وجود داشت، از قدرت اثرگذاری بیشتری برخوردار بود. اما اگر به من بگویید امروز جامعه به کدام سمت پیش می‌رود، می‌توانم بگویم شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به یک معنا فراگیرتر است. به این معنا که با شکست یا فروکش جنبش سبز رویگردانی از اصلاح‌طلبان دینی گسترده‌تر شده و شعار سکولاریسم به یک شعار فراگیرتر جامعه تبدیل شده و همین‌طور امید به اصلاح از درون نظام و از طریق قانون اساسی کمتر شده است. بنابراین در یک مقایسه از منظر روانشناسی عمومی می‌توان گفت که شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر امروزه همگانی‌تر و از پذیرش بیشتری برخوردار است تا شعارهای جنبش سبز که تحت رهبری جنبش سبز، نسبتاً بخشی از آنها محافظه‌کارانه بود.

اگر به تاریخ جنبش‌های اعتراضی در ایران نگاه کنیم، می‌بینیم که این جنبش‌های اعتراضی عمر کوتاهی دارند، زمانی که نهادهای مدنی وجود ندارد که این جنبش‌های اعتراضی را تقویت کنند. شاید یکی از دلایلی که این جنبش‌ها فروکش می‌کنند، همین نبود تقویت از جانب

نهادهای مدنی باشد و یکی از دلایلی هم که جنبش اعتراضی دانشجویی در سال ۷۸ به بخشی از قدرت تکیه کرد، به طور مشخص به آقای خاتمی، شاید به همین دلیل بود که از حمایت همین نهادهای مدنی برخوردار نبود و این امر نیز شاید به نوعی موجب آسیب پذیری آن شد. حالا بعد از ده سال در جنبش اعتراضی بعد از انتخابات و به عبارتی جنبش سبز، شما نقش نهادهای مدنی یا تأثیرشان را بر جنبش اعتراضی مردم چه می بینید؟ و این که در این جنبش اعتراضی سال ۸۸ نیز باز هم تکیه مردم به بخشی از حاکمیت بود، به آقایان میرحسین موسوی مهدی کروبی که سران این جنبش اعتراضی بودند، شما در مورد این مسئله چه فکر می کنید؟

نخست این که نفس استفاده از تضادهای درون حاکمیت و حتی تکیه بر جناحی از حاکمیت و این که اصلاً بخشی از حاکمیت به اپوزیسیون تبدیل شود و نیروی اصلی حاکمیت ضعیف تر و منزوی تر شود، البته چیز بدی نیست و مثبت است. یعنی ما ناخرسند نیستیم از این که اصلاح طلبان به اپوزیسیون بپیوندند. مسئله اینجاست که دنباله روی از نیروی اصلاح طلبی به گمان من یک خطای سیاسیست. اصلاح طلبان خواست خودشان را دارند، شعارهای خودشان را دارند، چارچوب افق نظرهای خودشان را دارند و واقعیت این است که بین خواست بخش مهمی از جامعه و خواست اصلاح طلبان این همانی وجود ندارد اما به خاطر نابرابری قدرت ناگزیرند به آنها تکیه کنند و این تکیه هم همان طور که گفتم تا آنجا که به دنباله روی منجر نشود، به خودی خود غلط نیست.

اما یک ویژگی مشترک دیگر جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و جنبش اعتراضی ۸۸ در آن نکته ای است که شما اشاره کردید. یعنی خیزشهای اجتماعی نمیتوانند دنباله دار باشند. اینها به گونه ای مقطعی رخ میدهند و در یک مقطع باید تکلیفشان روشن شود. یا پیروز میشوند و یا سرکوب خواهند شد. وجود نهادهای مدنی در استمرار مبارزه بسیار مهم است. ما نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که مردم هر روزه به کوچه و خیابان بریزند و زندگی شان را فقط به اعتراضات خیابانی محدود کنند.

نقش سازمانها و احزاب و نهادهای مدنی دقیقاً در اینجاست که سعی میکنند با کانالیزه کردن تضادها از طریق مسالمت آمیز، از طریق نمایندگی و شفافیت بخشیدن به خواستهای گروههای اجتماعی یک مبارزه مستمر و متداوم را سازمان دهند. مشکل اینجاست که در کشورهای دیکتاتوری فقط چنین نیست که حکومتها خیزشهای اجتماعی را سرکوب

می‌کنند، بلکه به نهادهای مستقل مدنی هم میدان نمی‌دهند. حکومتی که حتی جناحی از خود را، بخشی از حاکمین دیروزی را تحمل نمی‌کند، قطعاً به نهادهای مستقل مدنی میدان نمی‌دهد و آنها را سرکوب می‌کند.

بنابراین بخشی از دلیل ضعف نهادهای مدنی می‌تواند ناشی از فرهنگ سیاسی در آن جامعه باشد، فرهنگی که کار مدنی در آن ریشه‌دار نیست. بخش دیگری از دلیل آن را می‌توان در این جستوجو کرد که تجربه‌ی مبارزات سیاسی یکسره معطوف به مبارزه برای تغییر نظام‌ها بوده و نهادهای مدنی کمتر حوزه‌ی کار مبارزات سیاسی-اجتماعی بوده‌اند. اما به نظر من مهم‌ترین دلیل ضعف نهادهای مدنی در این کشورها قدرت سرکوب حکومت‌هاست.

وقتی حکومتی با سرکوب سیاسی نمی‌گذارد نهادهای مدنی قدرتمند، پایدار، معتبر و ریشه‌دار شکل گیرند، این نهادها در خیزش اجتماعی عملاً نمی‌توانند نقشی درخور ایفا کنند و با این گرفتاری روبه‌رو می‌شویم که جنبش‌های اعتراضی عمدتاً خودانگیخته می‌شوند. مثل آذرخشی در آسمان شعله‌ور می‌شوند و رو به خاموشی می‌روند. ما باید به جای دوانگاری نهاد مدنی یا خیزش اجتماعی، سازمان‌یابی یا جنبش‌های خودانگیخته، این‌دو را به‌عنوان دو پدیده‌ی مکمل یکدیگر بشناسیم. نهادهای مدنی طبیعتاً به لحاظ استراتژیک در درازمدت نقش‌شان در دموکراتیزه کردن یک جامعه کلیدی‌تر است. خیزش‌های اجتماعی اما در لحظه نقش‌شان تعیین‌کننده تر است.

از این نظر ما به هر دو احتیاج داریم. در مورد دو تجربه‌ای که شما از آن نام بردید، واقعیت این است که فقدان نهادهای مدنی قدرتمند مانع از آن شد که با فروکش این جنبش‌ها بتوان پیکار دموکراتیک را به شکل درخورتری پیش برد و نوعی سرخوردگی سیاسی و نوعی فترت جایگزین آن روند شده است. اما من به یقین می‌توانم بگویم که جامعه ایران آتش زیر خاکستر است و بازهم با اولین فرصت سیاسی که دست دهد، شاهد خیزش‌هایی به گمان من به مراتب گسترده‌تر از جنبش سبز و به مراتب رادیکال‌تر از ۱۸ تیر خواهد بود.

در سال ۸۸ به طور مشخص نقش جنبش دانشجویی را در اعتراض‌های مردمی چگونه می‌بینید و ارتباط این بخش از جنبش با بخش‌های دیگر جنبش و نهادها و تشکلهای دیگری که در جنبش شرکت داشتند و به مسائل مختلف از جمله قومیت‌ها، زنان و غیره می‌پرداختند؟ این ارتباط را شما در این چند سال اخیر چه قدر تنگاتنگ و چه قدر مؤثر می‌بینید؟

واقعیت این است که اگر جنبش دانشجویی را با جنبش زنان، جنبش کارگری و جنبش گروههای اتنیک، مقایسه کنیم، مشاهده می کنیم رابطه جنبش دانشجویی با جنبش سبز چه از طریق مداخله گری نظری چه از طریق مشارکت سیاسی قوی تر و تنگاتنگتر بوده و حضورش مؤثرتر بوده است. یعنی ما نمونه ای را نمی شناسیم که در برابر جنبش اعتراضی سال ۸۸، دانشگاهها با سکوت برخورد کرده باشند یا با بی اعتنایی. جنبش کارگری شاید به گونه ای درخور دفاع و مداخله نکرد. به این دلیل که فکر کرد خواستهای کارگری، فقر و شکاف طبقاتی گفتمان هایی نبوده که جنبش سبز به آن بپردازد. از این منظر مداخله ی کارگران ضعیفتر بوده است.

گروههای اتنیک از این زاویه که مشاهده کردند شعارها و مطالبات خاص اتنیکی در آن جنبش مطرح نیست، وقع چندانی به آن ننهادند. در مورد جنبش زنان اگرچه زنان در اعتراضات سال ۸۸ حضورشان قدرتمند بود، اما به گمان من تا حدودی این حضور دنباله روانه بود. ما شاهد شعارهای مستقل زن و رانه در این جنبش نبودیم. بنابراین حضور زنان مثل جنبشهای اتنیک و کارگری پاسیو و منفعل نبود، اما دنباله روانه بود. اما در مورد جنبش دانشجویی. به دلیل این که نوعی این همانی بین گفتمان های آن وجود داشت، یعنی خواستهای دموکراتیک جنبش اعتراضی ۸۸ مطابقت قوی و نیرومندی با مطالبات جنبش دانشجویی داشت، بنابراین دانشجویان حضور فعالی در جنبش سبز داشتند و می توانم بگویم در میان این چهار جنبش اجتماعی جنبش دانشجویی حضورش قدرتمندتر بوده است.

اما از آنجایی که بدنه ی جنبش دانشجویی اساساً اصلاح طلب دیگر نبود، این موضوع بیشتر در رادیکالیزه کردن جنبش سبز، در بخش سکولار جنبش سبز به چشم می خورد و فکر می کنم مؤثرترین جنبش اجتماعی، که در میان چهار جنبشی که نام بردم به حمایت از جنبش اعتراضی سال ۸۸ پرداخت، جنبش دانشجویی ایران بود.